



زنان، صلح و دموکراسی؛ بازخوانی نقش زنان در فرآیندهای صلح از تاریخ تا امروز

تهیه شده از سوی کمیته ژنتولوژی شرق کردستان

تقدیم به همه‌ی زنانی که برای آزادی و صلح جان خود را از دست داده‌اند.

زنان، صلح و دموکراسی؛ بازخوانی نقش زنان در فرآیندهای
صلح از تاریخ تا امروز

تهیه شده از سوی کمیته ژنتولوژی شرق کردستان

انتشارات آکادمی ژنتولوژی

۲۰۲۶

فهرست

- مقدمه ۶
- پرسش‌های اصلی تحقیق ۷
- بخش اول: چارچوب نظری ۸
۱. مفاهیم پایه: صلح، دمکراسی، مشارکت و جنسیت ۸
۲. ژنئولوژی، علم زن به‌مثابه بازتعریف هستی و جامعه ۹
- بخش دوم: نظریه‌های فمینیستی در صلح و دمکراسی ۱۶
- بخش سوم: مطالعات موردی معاصر ۱۷
- نتیجه‌گیری ۲۶

در سراسر تاریخ، مشارکت زنان در فرآیندهای صلح و دموکراسی یا به‌طور کامل نادیده گرفته شده یا به حاشیه رانده شده است. اگرچه زنان در جنگ‌ها اغلب در شمار اولین قربانیان خشونت، تبعیض و بی‌ثباتی اجتماعی قرار دارند، اما سهم آن‌ها در پایان دادن به منازعات، بازسازی جوامع و ایجاد ساختارهای دموکراتیک کمتر ثبت یا شنیده شده است. این نادیده‌انگاری نه تنها ناشی از سلطه‌ی گفتمان‌های مردسالار در تاریخ‌نگاری و سیاست بوده، بلکه در نهادهای بین‌المللی و معاهدات صلح نیز انعکاس یافته است. با این حال، تجارب تاریخی نشان می‌دهد که زنان در دوران‌های بحرانی، از تمدن‌های باستان گرفته تا عصر استعمار و جنگ‌های جهانی، همواره به‌گونه‌هایی مستقیم یا غیرمستقیم در فرآیندهای صلح مشارکت داشته‌اند؛ گرچه صدای آنان کمتر شنیده شده و روایت‌های آنان اغلب از حافظه جمعی حذف شده‌اند.

در دوران معاصر، این روند با ظهور جنبش‌های فمینیستی، سازمان‌های مدنی زنان و اسناد بین‌المللی از جمله قطعنامه ۱۳۲۵ شورای امنیت، تا حدودی به چالش کشیده شده است. نمونه‌هایی چون زنان لیبریا در پایان جنگ داخلی، نقش زنان در بازسازی رواندا و بوسنی و تجربه‌ی منحصربه‌فرد زنان کُرد در روژآوای کردستان، همگی شواهدی هستند از ظرفیت عظیم زنان در صلح‌سازی و تحقق دموکراسی.

مهم‌ترین انگیزه‌ی این تحقیق، تحولی نوین در خاورمیانه است: پروسه‌ی صلح و دموکراسی‌ای که در سال ۲۰۲۵ جاری توسط عبدالله اوجالان، رهبر جنبش آزادی‌خواهی کردها و اندیشمند زندانی، پیشنهاد شده است. اوجالان که ۲۶ سال در زندان امرالی ترکیه به‌سر می‌برد، با وجود شرایط سخت و سرکوب، در یکی از پراشوب‌ترین دوره‌های تاریخ خاورمیانه، گامی تازه در جهت صلح، عدالت و همزیستی دموکراتیک برداشته است. این طرح ریشه در پارادایم جامعه‌ی دموکراتیک، اکولوژیک و آزادیخواهی زنان دارد. تأکید ویژه‌ی بر نقش زنان در رهایی جوامع از چرخه‌ی خشونت و استبداد نیز دارد.

این کتابچه تلاش دارد تا با نگاه تاریخی، نظری و میدانی، نقش زنان را در فرآیندهای صلح و دموکراسی بررسی کند؛ از سکوت‌های تحمیلی گذشته تا مقاومت‌های فعال امروز. در این مسیر، چارچوب‌هایی چون فمینیسم صلح‌طلب، ژنئولوژی و عدالت جنسیتی به‌کار گرفته خواهند شد تا روایتی بدیل از تاریخ صلح و دموکراسی ترسیم گردد. روایتی که زنان در آن نه حاشیه، بلکه در قلب تحولات اجتماعی و سیاسی قرار دارند.

پرسش‌های اصلی تحقیق

- چگونه نقش زنان در صلح‌سازی از گذشته تا امروز تغییر کرده است؟
- چه عواملی باعث به‌حاشیه‌راندن یا توانمندسازی زنان در مذاکرات و ساختارهای دموکراتیک شده‌اند؟
- چه نمونه‌هایی از مشارکت موفق زنان در صلح و دموکراسی وجود دارد؟
- چگونه می‌توان با رویکردهایی مانند ژنولوژی الگوهای بدیل و مؤثر ارائه داد؟

بخش اول: مفاهیم پایه در این بخش به تعریف مفاهیم بنیادین چون صلح، دموکراسی، مشارکت سیاسی، فمینیسم صلح‌طلب و ژنولوژی پرداخته می‌شود. صلح دیگر صرفاً به معنای نبود جنگ نیست بلکه مفهومی گسترده‌تر شامل عدالت اجتماعی، برابری جنسیتی و کرامت انسانی است. دموکراسی نیز به دو شکل نمایندگی و مستقیم تعریف می‌شود. نظریه عبدالله اوجالان در جلد پنجم مانیفست تمدن دموکراتیک، نگاهی بازتعریف‌شده از دموکراسی به‌دست می‌دهد که در آن مشارکت مردمی، خودمدیریتی و حضور زنان بنیانی است. در ادامه، به نظریه‌های فمینیستی به‌ویژه فمینیسم صلح‌طلب پرداخته شده و نقش آن در بازتعریف صلح و دموکراسی بررسی شده است. همچنین پروژه ژنولوژی به عنوان علم زن، نگاهی فلسفی و هستی‌شناختی به دانش و رهایی ارائه می‌دهد که زیربنای دیدگاه‌های نوین در مورد مشارکت زنان در سیاست و اجتماع است.

بخش دوم: سیر تاریخی مشارکت زنان در صلح و دموکراسی این بخش به‌صورت تاریخی به مشارکت زنان در جنبش‌های صلح و دموکراسی در دوران جنگ‌های جهانی و جنبش‌های پاساستعماری می‌پردازد. نمونه‌هایی چون جنبش صلح زنان در دهه ۱۹۸۰، مشارکت زنان در نهادهای بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم و موج‌های مختلف فمینیسم (به‌ویژه موج سوم با تأکید بر تقاطع‌گرایی) بررسی شده‌اند. در بخش فمینیسم صلح‌طلب، نظریه‌هایی همچون رویکرد اخلاق مراقبت و نقد نظام‌های سلطه بررسی می‌شوند.

بخش سوم: مطالعات موردی جهانی در این بخش مطالعاتی از کشورهای مختلف ارائه شده است الف. مطالعه‌ی موردی لیبیا
رواندا: مشارکت زنان در بازسازی جامعه پس از نسل‌کشی و نقش آنان در پارلمان و عدالت ترمیمی.

بوسنی: فعالیت‌های زنان در بازسازی اجتماعی و مقابله با پیامدهای جنگ قومی.

کلمبیا: نقش تعیین‌کننده زنان در روند صلح با فارك.

اوکراین: کنشگری زنان در دوران جنگ با روسیه و بازسازی همبستگی مدنی.

بخش اول: چارچوب نظری

۱. مفاهیم پایه: صلح، دمکراسی، مشارکت و جنسیت

در این بخش، به منظور ایجاد درکی روشن از بنیان‌های نظری تحقیق، چهار مفهوم کلیدی بررسی می‌شوند که در پیوند مستقیم با موضوع نقش زنان در فرآیندهای صلح و دمکراسی قرار دارند: صلح، دمکراسی، مشارکت و جنسیت. تعریف این مفاهیم به ما کمک می‌کند تا درک دقیق‌تری از تحلیل‌های بعدی داشته باشیم.

الف. صلح

صلح، مفهومی چندلایه و پیچیده است که در ساده‌ترین معنا به نبود خشونت فیزیکی و جنگ اشاره دارد (صلح منفی)، اما در نگاهی عمیق‌تر، به وجود عدالت، آزادی، امنیت و برابری نیز دلالت دارد (صلح مثبت). نظریه‌پردازانی چون یوهان گالتونگ، صلح مثبت را به عنوان ساختارهایی معرفی می‌کنند که به رفع نیازهای اساسی انسان‌ها، برابری ساختاری و حل منازعات به‌شيوه‌های غیرخشونت‌آمیز منجر می‌شود. در این میان، جایگاه زنان به عنوان عاملان کلیدی صلح مثبت، همواره از تحلیل‌های رسمی حذف شده یا نادیده گرفته شده است؛ در حالی‌که تجربه‌های معاصر از جمله لیبیا، رواندا یا کوبانی نشان می‌دهند که بدون مشارکت واقعی زنان، امکان تحقق صلح پایدار وجود ندارد.

ب. دمکراسی

دمکراسی به معنای حاکمیت مردم بر سرنوشت خود، یکی از مفاهیم بنیادین در نظریه سیاسی مدرن است. این مفهوم در دو شکل عمده ظهور یافته است: دمکراسی مستقیم که در آن مردم به‌طور مستقیم در تصمیم‌گیری‌ها شرکت دارند (مانند شوراهای و مجامع مردمی) و دموکراسی نمایندگی که در آن نمایندگان از سوی مردم، امور حکومت را اداره می‌کنند. اگرچه دمکراسی نمایندگی شکل غالب در جهان امروز است، اما بسیاری از اندیشمندان آن را ناکافی و محدودکننده می‌دانند؛ زیرا اغلب منجر به تمرکز قدرت در دست اقلیت‌های سیاسی و اقتصادی و طرد گروه‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده به‌ویژه زنان شده است. در همین زمینه، عبدالله اوجالان در جلد پنجم مانیفست تمدن دموکراتیک بازتعریفی بنیادین از دمکراسی ارائه می‌دهد. او با نقد ساختار دولت‌محور، از مفهوم دمکراسی بدون دولت یا دمکراسی دموکراتیک دفاع می‌کند؛ مدلی از حکمرانی که بر مبنای خودمدیریتی، مشارکت مستقیم، برابری جنسیتی و همزیستی خلق‌ها شکل می‌گیرد. در این چارچوب، زنان نه تنها به‌عنوان بازیگران سیاسی، بلکه به‌عنوان بنیان‌گذاران واقعی جامعه‌ی دموکراتیک معرفی می‌شوند. از نظر او، «جامعه‌ای که زنان در آن آزاد نباشند، آزاد نیست»، و بنابراین رهایی زنان شرط لازم تحقق دمکراسی است.

ج. مشارکت

مشارکت اجتماعی و سیاسی به معنای درگیر بودن فعالانه‌ی افراد در فرآیندهای تصمیم‌گیری، سیاست‌گذاری و اجرای برنامه‌هاست. با وجود گسترش مفهومی مشارکت، واقعیت تاریخی این بوده که زنان در اغلب جوامع از حوزه‌های رسمی تصمیم‌گیری کنار گذاشته شده‌اند، یا صرفاً نقش‌های نمادین و فرعی به آن‌ها واگذار شده است. مشارکت واقعی نیازمند دسترسی برابر به منابع و سازوکارهای تصمیم‌گیری است و همین موضوع یکی از ستون‌های اصلی بازسازی دموکراسی‌های فراگیر و عادلانه به شمار می‌رود.

د. جنسیت

جنسیت، برخلاف جنس زیستی (sex) مفهومی اجتماعی و فرهنگی است که بر نقش‌ها، انتظارات و روابط قدرت میان زنان و مردان دلالت دارد. از نگاه نظریه‌های فمینیستی، جنسیت نه فقط یک دسته‌بندی اجتماعی، بلکه ابزاری تحلیلی برای شناسایی نابرابری‌های ساختاری، سلطه مردسالارانه و اشکال پنهان خشونت است. در حوزه‌ی صلح و دموکراسی، تحلیل جنسیتی به ما امکان می‌دهد تا درک کنیم چگونه سیاست، جنگ، صلح و بازسازی، همگی بر اساس الگوهای مردانه طراحی شده‌اند و چگونه می‌توان با به‌رسمیت‌شناختن تجربه‌های زیسته‌ی زنان، این الگوها را به چالش کشید و بازتعریف کرد.

۲. ژنئولوژی، علم زن به‌مثابه بازتعریف هستی و جامعه

ژنئولوژی (Jineoloji) مفهومی بنیادین است که در چارچوب اندیشه‌های عبدالله اوجالان و از متن تجارب زیسته‌ی جنبش آزادی زنان گُرد، شکل گرفته است. برای بازتعریف علم، هستی، جامعه و سیاست بر اساس تجربه، تاریخ و آگاهی زن بنیان نهاده شده است. واژه‌ی «ژن» در زبان گُردی به معنای زن و زندگی است. ژنئولوژی به‌معنای واقعی، «علم زن» یا «علم زندگی» است. برخلاف شاخه‌های فمینیسم آکادمیک که اغلب در چارچوب معرفت‌شناسی‌های مدرن باقی می‌مانند، ژنئولوژی بر این نکته تأکید دارد که نمی‌توان از آزادی زن سخن گفت، بی‌آنکه بنیان‌های معرفتی، تاریخی و سیاسی علم مدرن را مورد نقد و بازسازی قرار داد و دیدگاه‌های جامعه‌شناسی مسلط را به چالش کشید.

الف. معناشناسی و هستی‌شناسی ژنئولوژی

ژنئولوژی نه تنها یک ابزار مفهومی، بلکه رویکردی هستی‌شناختی است. از دیدگاه این علم، زنان نه موضوع علم بلکه سوژه‌ی اصلی آن هستند. هستی در ژنئولوژی بر پایه روابط، تداوم زندگی، زایش و مشارکت تبیین می‌شود، نه بر مبنای سلطه، سلسله‌مراتب و کنترل.

در این چارچوب، انسان و طبیعت بخشی از یک کل هم‌بسته‌اند و هیچ تمایز و تفکیک ساختاری میان «عقل» و «احساس»، «ذهن» و «بدن»، «فرهنگ» و «طبیعت» وجود ندارد. این نگاه، بنیان‌گذار نوعی علم غیرمدرن و غیرمردسالار است. ژئولوژی، با نقد جهان‌بینی‌های خطی و دوگانه‌انگار، به سراغ اسطوره‌ها، تاریخ پیش از تمدن و دولت، جامعه‌های مادرمحور و نظام‌های دانایی بدیل می‌رود. در این بازاندیشی هستی‌شناختی، زن نه به‌عنوان قربانی تاریخ، بلکه به‌عنوان آغازگر تمدن، انتقال‌دهنده‌ی زبان و فرهنگ و حافظ زندگی بازساخته می‌شود. مفاهیمی چون «زمان زنانه»، «آگاهی جمعی» و «فضای زنانه»، کلیدواژه‌هایی هستند که در این چارچوب نظری مطرح می‌شوند.

ب. نقد علم مدرن و رهنمودهای علم زن

علم مدرن، به‌ویژه از عصر روشنگری به بعد، در راستای تثبیت نظام‌های سلطه و مشروعیت‌بخشی به قدرت طراحی شده است؛ دانشی که واقعیت را تکه‌تکه، عینی، قابل کنترل و سودمحور تعریف کرده و آن را از زندگی، اخلاق، طبیعت و جامعه جدا کرده است. ژئولوژی، این دیدگاه علم را به چالش و نقد می‌کشد و به جای آن، «علم زن» را مطرح می‌کند؛ علمی که نه بر پایه سلطه، بلکه بر پایه رابطه، اخلاق، همبستگی و معنا بنیان دارد. از دیدگاه ژئولوژی، علم زن فقط یک روایت بدیل نیست، بلکه بازتعریف کامل غایت علم، روش‌شناسی و ساختار دانایی است. این علم، حافظه تاریخی زنان، زبان زن، روش‌های زیست‌محیطی و خرد اجتماعی را به‌عنوان منابع اصلی خود بازمی‌سازد. بنابراین، ژئولوژی تنها یک شاخه علمی جدید نیست، بلکه بنیان‌گذار نوعی معرفت متفاوت و ساختارشکن در برابر نظم‌های دانایی مدرن است.

ج. پیوند ژئولوژی با صلح و دمکراسی

علم زن به‌طور طبیعی به سوی مفاهیمی چون همزیستی، همکاری، مشارکت و آزادی گرایش دارد. در این چارچوب، صلح صرفاً پایان درگیری مسلحانه نیست، بلکه بازسازی روابط انسانی، بازبازی حافظه اجتماعی و احیای پیوند انسان با طبیعت است. ژئولوژی صلح را فرآیندی درونی، اجتماعی و اخلاقی می‌داند که با ایجاد توازن در قدرت، حذف سلطه‌گری جنسیتی و ایجاد مشارکت واقعی در زندگی اجتماعی تحقق می‌یابد. در حوزه دمکراسی نیز، ژئولوژی مفهومی نو ارائه می‌دهد. برخلاف دمکراسی‌های نمایندگی‌محور و قدرت‌محور که در دل دولت‌های مدرن شکل گرفته‌اند، ژئولوژی با تکیه بر دیدگاه عبدالله اوچالان، بر «دموکراسی مستقیم، محلی و مشارکتی» تأکید می‌کند؛ نوعی دمکراسی که در آن زنان نه تنها به‌عنوان رأی‌دهنده، بلکه به‌عنوان بنیان‌گذار ساختارهای خودمدریتی، مشارکت فعال دارند.

در جلد پنجم «مانیفست تمدن دموکراتیک» اوجالان دموکراسی را نه به‌مثابه شکلی از حکومت، بلکه به‌مثابه ساختار زندگی آزاد و اجتماعی تعریف می‌کند که از قلب جامعه برخاسته و در آن زنان نقش محوری دارند. در این بین ژنولوژی به‌عنوان ابزار فکری و عملی زنان برای تحقق چنین دموکراسی‌ای عمل می‌کند.

د. تجربه عملی ژنولوژی در روزآوا

یکی از میدان‌های عملی ژنولوژی، تجربه‌ی دموکراسی خودمدیریتی در شمال و شرق سوریه (روزآوا) است. در این منطقه، زنان با تأسیس کمون‌های زنانه، مراکز تحقیقاتی و آکادمی‌های ژنولوژی و شوراهای محلی، شکل نوینی از زندگی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را ایجاد کرده‌اند. این پروژه، برخلاف ساختارهای کلاسیک دولت-ملت، بر مبنای برابری جنسیتی، عدالت اجتماعی و همزیستی ملت‌ها بنا شده است. در نبرد علیه داعش نیز، حضور زنان در قالب یگان‌های مدافع زنان (YPJ) تنها یک کنش نظامی نبود، بلکه فعلی فلسفی و سیاسی در راستای دفاع از زندگی، آزادی و بازسازی جامعه بود. این مبارزه، جلوه‌ای از «صلح مقاوم» بود؛ صلحی که از درون آگاهی زنانه و مقاومت علیه خشونت ساخته می‌شود. در نتیجه ژنولوژی، نه‌تنها بازتعریفی از علم و معرفت است، بلکه ابزاری برای بازسازی جامعه‌ای آزاد، صلح‌آمیز و دموکراتیک است. از آن‌جا که جنگ، استبداد و تخریب محیط زیست همگی ریشه در نظام سلطه‌ی مردانه دارند، ژنولوژی با خلق علم زن و بازسازی روابط انسانی، راهی برای گسست از این چرخه‌ی ویرانگر پیش پای ما می‌گذارد و روبه افقی نو دارد.

ز. مفهوم ژنولوژی

ژنولوژی، واژه‌ای نو ترکیب از زبان گُردی است که از ترکیب دو کلمه‌ی ژن (jin) به‌معنای زن و زندگی و "لوژی" به‌معنای شناخت یا علم ساخته شده است؛ به بیان دیگر ژنولوژی به‌معنای "علم زن" و زندگی است. اما این ترکیب زبانی ساده، حامل مفهومی عمیق و بنیادین در حوزه‌ی بازسازی معرفت، هستی‌شناسی، سیاست و جامعه است. ژنولوژی از دل نقد تاریخی و سیاسی به ساختارهای مردم‌محور علم مدرن و فلسفه‌ی غربی سر برمی‌آورد، و به‌جای اصلاح این ساختارها، بنیانی نو برای علم و آگاهی پیشنهاد می‌دهد؛ بنیانی برخاسته از تجربه و آگاهی زن.

عبدالله اوجالان، که مفاهیم ژنولوژی و تمدن دموکراتیک را هم‌زمان توسعه داده، زن را نخستین جامعه‌ساز، آموزگار و نخستین بنیان‌گذار فرهنگ، زبان و اخلاق می‌داند. او بر این باور است که حذف نظام‌مند زنان از تاریخ و علم، همراه با پدرسالاری و دولت‌گرایی، منجر به انحطاط تمدن بشری شده است. در این دیدگاه، علم مردسالار ابزاری برای تثبیت سلطه

و نه برای کشف حقیقت است. ژنولوژی برخلاف بسیاری از شاخه‌های فمینیسم غربی، بر آن نیست که در ساختارهای موجود بازتابی شود یا از درون این ساختارها سهم‌خواهی کند؛ بلکه تلاش می‌کند با بازخوانی هستی از منظر زن، مفاهیمی چون واقعیت، دانش، زمان، قدرت، آزادی و حتی انسان را بازتعریف کند.

ر. زن به‌مثابه هستی، نه موضوع علم

در ساختارهای سنتی علم، زن یا نادیده گرفته شده یا به‌عنوان ابزار برای مطالعه‌ی علوم مردانه تلقی شده است. در ژنولوژی این رابطه وارونه می‌شود. زن نه تنها موضوع علم نیست، بلکه سوژه و خالق علم است. هستی‌شناسی ژنولوژیک بر این اصل بنا شده که زن، با تجربه‌ی زیستی منحصر به فرد خود از زایش، مراقبت، ارتباط و زندگی جمعی، نگاهی کل‌نگر، اخلاق‌محور و رابطه‌محور به جهان دارد. این نوع هستی‌شناسی، با منطق ابزاری علم مدرن که بر جداسازی، تکه‌تکه‌سازی و سلطه استوار است، در تضاد قرار دارد. ژنولوژی به‌جای دوگانه‌هایی چون "عقل/احساس"، "ذهن/بدن"، "فرهنگ/طبیعت" یا "انسان/زن"، بر پیوستگی و هم‌زیستی تأکید می‌کند. در این نگرش زندگی جمعی، احساس، تجربه‌ی بدن و مراقبت از طبیعت، نه ضعف بلکه بنیان درک واقعیت است.

در علم مدرن، تاریخ بر اساس رویدادهای سیاسی، جنگ‌ها و قدرت مردانه تدوین شده است. ژنولوژی تلاش می‌کند تا زمان را از انحصار "تاریخ نخبگان" بیرون کشیده و آن را بر بستر حافظه‌ی جمعی زنان بازنویسی کند. در این دیدگاه، "زمان زنانه" نه خطی و از بالا، بلکه چرخشی، تداومی و درون‌زا است. حافظه‌ی تاریخی زنان، که در اسطوره‌ها، افسانه‌ها، ترانه‌ها، طب سنتی و سبک‌های زندگی جمعی نهفته است، کلیدی برای بازیابی هستی اجتماعی گمشده تلقی می‌شود.

د. نقد علم مدرن و تأسیس علم زن

یکی از اصلی‌ترین بنیان‌های ژنولوژی، نقد ریشه‌ای علم مدرن است؛ دانشی که از قرون وسطی به این‌سو، به‌ویژه پس از روشنگری، خود را به‌عنوان تنها شکل معتبر حقیقت‌جویی و شناخت جهان مطرح کرده است. از منظر ژنولوژی، علم مدرن نه تنها خنثی یا بی‌طرف نیست، بلکه حامل جهان‌بینی خاصی است که به شکل‌گیری و تداوم نظام سلطه، جنسیت‌زدگی، استثمار طبیعت و سرکوب بدن‌ها کمک کرده است. علم مدرن بر پایه‌ی جدایی‌گذاری‌ها و دوگانه‌سازی‌ها بنا شده؛ عقل در برابر احساس، انسان در برابر طبیعت، مرد در برابر زن، ذهن در برابر بدن. این ساختار دکارتی، جهان را به اشیائی قابل اندازه‌گیری و کنترل تقلیل می‌دهد. در این ساختار، دانشمندان در جایگاه ناظران بی‌طرف

می‌ایستند، در حالی که ژنولوژی نشان می‌دهد که ناظر هرگز بی‌طرف نیست و خود در فرایند قدرت و سرکوب مشارکت دارد.

دانش مدرن، به‌ویژه در حوزه‌های تاریخ، مردم‌شناسی، پزشکی، روان‌شناسی و حتی جامعه‌شناسی اغلب زن را یا حذف کرده یا به‌عنوان موجودی انفعالی، بیمار، ناقص یا ثانویه بازنمایی کرده است. از نگاه ژنولوژی، این دانش نه تنها دانشی ناقص، بلکه بخشی از ساختار نظامی-سیاسی سرکوب و نظم دولت-ملت است که تاریخ زن را پاک کرده و تجربه‌ی زنانه را به حاشیه رانده است.

س. علم زن: بازسازی دانش بر مبنای زندگی، اخلاق و همبستگی

در برابر این میراث، ژنولوژی مفهوم «علم زن» را مطرح می‌کند. اما این علم، صرفاً اضافه کردن زنان به علم موجود یا مطالعه‌ی زنان از منظر قدیم نیست. علم زن، بازتعریف ساختار خود علم است: هدفش نه کنترل، بلکه درک، نه سلطه، بلکه مشارکت، نه جدایی بلکه پیوند است.

علم زن بر پایه‌هایی چون:

- حافظه‌ی جمعی زنان، اسطوره‌ها، ترانه‌ها و آیین‌ها

- تجربه‌ی زیست‌بدنی زن (بارداری، مراقبت، چرخه‌های زندگی)

- زبان، روایت و خرد جمعی محلی

- پیوند ناگسستنی انسان با طبیعت و هستی

بنا شده است.

این علم، اخلاق‌محور است و بر مسئولیت در برابر زندگی، طبیعت، و آینده تأکید دارد. در این ساختار، دانایی با زندگی روزمره پیوند می‌خورد و به‌جای نخبه‌گرایی آکادمیک، در دل کمون‌ها، آکادمی‌های مردمی، آگاهی انتقادی و آموزش مشارکتی شکل می‌گیرد.

ش. پیوند ژنولوژی با مدرنیته دمکراتیک

یکی از جنبه‌های نوآورانه و بنیادی ژنولوژی، پیوند آن با پروژه‌ی تمدن دمکراتیک و صلح پایدار است. در نگاه عبدالله اوجالان، ژنولوژی تنها دانشی درباره‌ی زن نیست، بلکه نیرویی دگرگون‌ساز است که می‌تواند بنیان‌های نظام سلطه، دولت‌محوری، مردسالاری و جنگ را به چالش کشیده و شکل تازه‌ای از زندگی جمعی، دمکراسی و همزیستی مسالمت‌آمیز را رقم بزند.

زن در نگاه ژنولوژیک، نه صرفاً کنش‌گری در حاشیه‌ی سیاست، بلکه مرکز هستی‌شناسی نوینی است که سیاست را از بُن بازتعریف می‌کند. صلح، در این دیدگاه صرفاً به‌معنای

نبود جنگ نیست؛ بلکه به معنای برهم زدن ساختارهای ستم و نابرابری است که ریشه‌ی جنگ‌ها را شکل داده‌اند. از این رو، صلح ژنولوژیک، صلحی ساختاری و وجودی است: صلحی که در آن، بدن زن، زبان زن، حافظه زن و دانش زن احیا می‌شود.

دمکراسی نیز در چارچوب تمدن دموکراتیک، شکلی از سیاست از پایین و بر پایه‌ی مشارکت مستقیم مردم است. عبدالله اوجالان در جلد پنجم «مانیفست تمدن دموکراتیک» تأکید می‌کند که بدون حضور آزادانه و سازمان‌یافته‌ی زنان، دمکراسی واقعی امکان‌پذیر نیست. او به نقد دمکراسی لیبرال غربی می‌پردازد که زنان را به رأی‌دهنده و مصرف‌کننده‌ی سیاست تقلیل داده و بر آن است که تنها در دمکراسی مستقیم، همچون کمون‌ها، شوراهای کنفدراسیون‌هاست که زنان می‌توانند قدرت خلاق خود را آزاد کنند.

در بسیاری از فرآیندهای صلح در تاریخ، زنان نادیده گرفته شده‌اند؛ اما تجربه‌هایی چون لیبریا، کلمبیا و به‌ویژه روژاوا نشان می‌دهند که وقتی زنان نه صرفاً به‌عنوان «قربانیان جنگ» بلکه به‌عنوان معماران صلح وارد صحنه می‌شوند، نوعی صلح مشارکتی، عادلانه و پایدار شکل می‌گیرد. در پروژه‌ی خودمدیریتی دموکراتیک روژاوا، ژنولوژی نه یک نظریه‌ی انتزاعی، بلکه یک راهنمای عملی برای بازسازی اجتماعی بوده است؛ از آموزش گرفته تا عدالت، سیاست، دفاع مشروع و اقتصاد. مراکز ژنولوژی، شوراهای زن، کمیته‌های عدالت زن‌محور و ساختارهای نمایندگی برابر، نموده‌های عینی پیوند ژنولوژی با صلح‌اند.

در این چارچوب، زن به‌مثابه حامل حافظه‌ی زندگی، مراقبت و همزیستی، به مرکز بازسازی اجتماعی بدل می‌شود. ژنولوژی نشان می‌دهد که بدون انقلاب در ذهنیت مرد، بدون انقلاب در دانش و بدون بازسازی جایگاه زن، نه صلحی پایدار ممکن است نه دمکراسی‌ای واقعی.

ک. تجربه‌ی زنان گُرد در برساخت دموکراتیک جامعه

تجربه‌ی زنان در روژاوا (شمال و شرق سوریه) یکی از شاخص‌ترین نمونه‌های عینی در پیوند میان ژنولوژی، دموکراسی مستقیم و ساخت صلح پایدار است. در این تجربه‌ی کم‌نظیر، زنان نه تنها به‌عنوان نیروهای اجتماعی و سیاسی فعال ظاهر شدند، بلکه با الهام از ژنولوژی، بنیان‌های نوینی برای جامعه‌ای برابر، آزاد و مبتنی بر همزیستی خلق کردند.

با آغاز جنگ داخلی سوریه در سال ۲۰۱۱ و عقب‌نشینی دولت مرکزی از مناطق گُردنشین، خلأ قدرتی ایجاد شد که نیروهای گُردی با الهام از نظریه‌ی «کنفدرالیسم دموکراتیک» عبدالله اوجالان، اقدام به ایجاد ساختارهای خودمدیریتی کردند. زنان از آغاز در این پروژه نقش محوری ایفا کردند، چرا که باور بر این بود که بدون انقلاب زنان، هیچ انقلاب اجتماعی واقعی شکل نمی‌گیرد.

یکی از اصول بنیادی در خودمدیریتی روژاوا اصل «ریاست مشترک» و یا نمایندگی برابر بود.

در هر نهاد سیاسی، اجتماعی یا نظامی، یک زن و یک مرد به‌طور مشترک مسئولیت دارند. همچنین شوراها و آکادمی‌های مخصوص زنان تأسیس شد که در آن‌ها مفاهیم ژنئولوژی، تاریخ زن، حقوق، خودسازماندهی و مبارزه با پدرسالاری آموزش داده می‌شود.

کنگره‌ی زنان (Kongra Star) شبکه‌ای از هزاران زن در سطوح محلی تا منطقه‌ای است که نقشی کلیدی در تعیین سیاست‌ها، حل منازعات و ساماندهی خدمات اجتماعی دارد. این ساختارها نه تنها به زنان قدرت تصمیم‌گیری دادند، بلکه شکل تازه‌ای از سیاست را تعریف کردند. سیاستی مبتنی بر مراقبت، همدلی، مسئولیت اجتماعی و مشارکت.

با ظهور داعش، زنان کرد تنها در میدان سیاست و آموزش باقی نماندند؛ بلکه بازتعریفی از مفهوم دفاع و مقاومت نیز ارائه دادند. یگان‌های مدافع زنان (YPJ) نه تنها واحدی نظامی، بلکه پروژه‌های سیاسی و فلسفی بود: زنانی که تا دیروز به‌عنوان "قربانی جنگ" شناخته می‌شدند، به سوژه‌های مقاوم، تصمیم‌گیرنده و رهایی‌بخش بدل شدند.

حضور زنان در خط مقدم نبرد علیه داعش، در جهان طنین گسترده‌ای یافت. اما آنچه کمتر دیده شد، این بود که برای این زنان، جنگ تنها برای بقا نبود، بلکه بخشی از پروژه‌ی ساخت آینده‌ای آزاد، برابری‌طلبانه و دمکراتیک بود. در روژآوا، صلح نه به‌عنوان آتش‌بس میان دو طرف، بلکه به‌عنوان فرآیند بازسازی روابط انسانی تعریف می‌شود. زنان، به‌ویژه از طریق کمیته‌های حل منازعه، ساختارهای عدالت ترمیمی و آموزش در آکادمی‌ها، نقشی مرکزی در زدودن خشونت از روابط اجتماعی و ارتقاء فرهنگ گفتگو ایفا کردند.

صلح در اینجا یک پروژه‌ی مشارکتی است که در آن حافظه‌ی زنان، دانش بومی، تجربه‌های جمعی و ساختارهای خودسازمان‌یافته نقشی تعیین‌کننده دارند. ژنئولوژی نه صرفاً در نظریه، بلکه در عمل، به‌مثابه زیرساختی فرهنگی و اخلاقی برای این فرآیند عمل کرده است.

۱. نظریه‌های فمینیستی در صلح و دموکراسی

نظریه‌های فمینیستی از قرن نوزدهم تا امروز، در قالب موج‌های پیاپی به مبارزه با سلطه‌ی مردسالارانه، نابرابری جنسیتی و خشونت ساختاری پرداخته‌اند. هر یک از این موج‌ها، نه فقط تحولی در درک زنان از جایگاه خود در جامعه ایجاد کرده‌اند، بلکه در تحول مفاهیمی چون صلح، قدرت و دموکراسی نیز نقش داشته‌اند.

الف. موج اول فمینیسم (قرن ۱۹ تا اوایل قرن ۲۰)

تمرکز این موج بر حق رأی، آموزش و مالکیت برای زنان بود. در این دوران، صلح‌طلبی زنان اغلب از موضعی اخلاقی یا مادرانه نشأت می‌گرفت. زنان در جنبش‌های ضد جنگ، به‌ویژه در خلال جنگ جهانی اول، تأکید می‌کردند که مشارکت آن‌ها در سیاست، می‌تواند به جلوگیری از خشونت و تحقق صلح کمک کند. گرچه هنوز در چارچوب‌های محافظه‌کارانه قرار داشت.

ب. موج دوم فمینیسم (دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ میلادی)

این موج، بر آزادی جنسی، حق بر بدن، برابری در کار و سیاست تأکید داشت. زنان این دوره، شروع به نقد ساختارهای بنیادین قدرت کردند و نشان دادند چگونه جنگ، سیاست و دموکراسی در بسترهای مردم‌محور طراحی شده‌اند. در این دوره، فمینیسم صلح‌طلب (Peace Feminism) به‌طور جدی‌تری مطرح شد. فمینیست‌های صلح‌طلب جنگ را به‌عنوان ادامه‌ای از سیاست‌های سلطه‌گرانه و مردسالارانه دیدند و بر این باور بودند که مردان در موقعیت‌های قدرت به‌ویژه در سیاست‌های نظامی، بر اساس الگوهای خشونت‌طلبانه رفتار می‌کنند. این دیدگاه، نظریه‌پردازانی مانند کارول کوهن و سینتیا انلوی را به وجود آورد که جنگ و خشونت را نه صرفاً نتیجه سیاست‌های خارجی، بلکه محصول نظام‌های سلطه‌گر مردانه می‌دانستند. آن‌ها استدلال می‌کردند که تنها با مشارکت زنان در سطوح بالای قدرت، امکان توقف جنگ و خشونت‌های سیستماتیک وجود دارد.

کارول کوهن در آثار خود به چگونگی تأثیر سیستم‌های نظامی‌گری و جنگی بر روابط اجتماعی پرداخته و بر این نکته تأکید کرده که سیاست‌های جنگی اغلب به حفظ و بازتولید سیستم‌های سلطه‌گر کمک می‌کنند. این در حالی است که از منظر فمینیسم صلح‌طلب، جنگ‌ها نه تنها موجب ویرانی می‌شوند، بلکه در خدمت منافع مردان در سطوح قدرت قرار دارند و تنها زمانی می‌توان به صلح رسید که زنان نقشی برابر در فرآیندهای صلح‌سازی ایفا کنند.

سینتیا انلوی نیز بر ارتباط میان جنگ و تغییرات اجتماعی تأکید کرده و صلح را فرآیندی می‌داند که فراتر از توقف جنگ است؛ صلح به معنای وجود عدالت اجتماعی، برابری جنسیتی و رفع همه‌جانبه ظلم است.

ج. موج سوم فمینیسم (از دهه ۹۰ به بعد)

با گسترش نقدهای پسااستعماری، فمینیسم موج سوم به تقاطع‌گرایی (intersectionality) پرداخته است؛ یعنی تحلیل هم‌زمان جنسیت، نژاد، طبقه و ملیت. در این دوره، فمینیست‌ها به‌ویژه بر پیچیدگی‌های تجربه زنان در مناطقی که درگیر جنگ و بحران هستند تأکید دارند و نشان می‌دهند که تجربه‌های زنان در جوامع مختلف بر اساس تقاطع عواملی چون ملیت، طبقه‌ی اجتماعی و نژاد شکل می‌گیرد.

بخش سوم

۱. مطالعات موردی معاصر

الف. مطالعه‌ی موردی لیبیا

یکی از نمونه‌های بارز تأثیر این فمینیسم تقاطع‌گرا در فرآیندهای صلح، نقش برجسته‌ی زنان لیبیا در پایان جنگ داخلی این کشور است. جنگ داخلی لیبیا (۱۹۸۹-۲۰۰۳) سال‌ها به طول انجامید و میلیون‌ها نفر را آواره کرد. این جنگ به‌ویژه بر زنان و کودکان تأثیرات مخربی داشت، از جمله تجاوزات گسترده، شکنجه و بهره‌برداری جنسی. در چنین شرایطی، گروهی از زنان به رهبری لیما گبویی و دیگر فعالان زن، با استفاده از رویکردهای صلح‌طلبانه و ضد خشونت، نه‌تنها در روند صلح دخیل شدند بلکه به تغییرات بنیادین در ساختار سیاسی و اجتماعی لیبیا کمک کردند.

یکی از نقاط عطف در این حرکت، تشکیل گروه زنان برای صلح لیبیا بود که به رهبری لیما گبویی، فعال حقوق بشر و صلح‌طلب، شکل گرفت. این گروه شامل زنان مختلفی از اقشار و قومیت‌های مختلف بود که هدف اصلی آنان پایان دادن به جنگ و رسیدن به صلح بود. زنان لیبیایی، با توجه به تجربه‌های مشترک خود از خشونت و آسیب‌های جنگ به‌ویژه به‌عنوان مادران، همسران و اعضای خانواده‌های جنگ‌زده، تلاش کردند تا در فرآیند صلح‌سازی مشارکت کنند و صدای خود را به گوش جهانیان برسانند.

یکی از مهم‌ترین استراتژی‌های آن‌ها، اعتصاب جنسی بود که در سال ۲۰۰۳ انجام شد. زنان در قالب اتحادیه‌ی زنان لیبیا برای صلح و برای به کرسی نشاندن خواسته‌های خود، به مدت طولانی دست از هرگونه رابطه‌ی جنسی برداشتند و از دولت و طرف‌های درگیر در جنگ خواستند تا پای میز مذاکرات صلح بنشینند. این حرکت که به طور وسیعی در

رسانه‌ها پوشش داده شد، فشار زیادی به طرف‌های درگیر در جنگ وارد کرد و موجب شد که مذاکرات صلح به‌طور جدی‌تری پیگیری شود.

نقش بین‌المللی و تقاطع‌گرایی در جنبش زنان لیبریا

فعالیت زنان لیبرایی در زمینه‌ی صلح‌سازی، نه تنها از یک دیدگاه فمینیستی بلکه از یک دیدگاه تقاطع‌گرا نیز قابل تحلیل است. این زنان با توجه به موقعیت‌های خاص اجتماعی و اقتصادی خود، که اغلب در طبقات پایین جامعه قرار داشتند، از یک سو با تبعیض‌های جنسیتی و از سوی دیگر با تبعیض‌های اجتماعی و قومی درگیر بودند. زنان از گروه‌های مختلف قومی و مذهبی با پیشینه‌های مختلف اجتماعی و فرهنگی در کنار هم قرار گرفتند و از این تنوع برای تقویت صدای جمعی خود استفاده کردند.

تأثیر این جنبش در صلح لیبریا

این جنبش زنان در نهایت به صلح پایدار در لیبریا منجر شد. در نتیجه‌ی تلاش‌های آن‌ها، چارچوب صلح لیبریا در سال ۲۰۰۳ به امضاء رسید که منجر به برکناری چارلز تیلور رئیس‌جمهور وقت و آغاز دوره بازسازی و ترمیم کشور شد. همچنین در پی این حرکت، الین جانسون سیرلیف به‌عنوان اولین رئیس‌جمهور زن در تاریخ آفریقا به قدرت رسید. این جنبش نشان‌دهنده قدرت جمعی زنان و توانایی آن‌ها در ایجاد تغییرات سیاسی در شرایطی است که صلح‌سازی در دست نیروهای مسلط و بازیگران اصلی قرار دارد. مشارکت زنان در این پروسه نه‌تنها منجر به پایان جنگ شد، بلکه ساختارهای قدرت را به چالش کشید و به ایجاد یک دموکراسی شکننده اما رو به رشد کمک کرد.

نتیجه‌گیری از تجربه زنان لیبریا

جنبش زنان لیبریا یکی از بهترین نمونه‌ها برای اثبات ضرورت حضور زنان در فرآیندهای صلح است. این جنبش نه تنها نشان داد که زنان می‌توانند به‌طور مؤثر در مذاکرات صلح شرکت کنند، بلکه این موضوع را نیز به اثبات رساند که زنان با استفاده از روش‌های غیرخشونت‌آمیز و مبتنی بر همبستگی اجتماعی، می‌توانند به عنوان بازیگران کلیدی در رسیدن به صلح و امنیت پایدار در جوامع بحران‌زده عمل کنند. این مدل از مشارکت زنان در صلح‌سازی و فرآیندهای سیاسی به‌طور گسترده‌ای مورد توجه قرار گرفته و در سال‌های اخیر به‌ویژه در کشورهای درگیر جنگ‌های داخلی و درگیری‌های بین‌المللی به‌عنوان الگویی برای فرآیندهای صلح‌سازانه معرفی شده است.

ب. مطالعه‌ی موردی رواندا (نقش زنان در بازسازی پس از نسل‌کشی ۱۹۹۴ تاکنون)

زمینه‌ی تاریخی نسل‌کشی رواندا

در سال ۱۹۹۴، طی تنها ۱۰۰ روز حدود ۸۰۰،۰۰۰ نفر از اقلیت قومی توتسی و هوتوهای میان‌رو به‌دست افراط‌گرایان هوتو قتل‌عام شدند. ساختار اجتماعی، سیاسی و خانوادگی کشور به‌شدت فروپاشید. پس از آن، رواندا با یکی از ویران‌کننده‌ترین بحران‌های انسانی و اجتماعی قرن بیستم روبه‌رو شد.

نقش زنان در بازسازی پس از نسل‌کشی

پس از نسل‌کشی، حدود ۷۰٪ جمعیت بازمانده کشور را زنان تشکیل می‌دادند. بسیاری از آن‌ها بی‌سرپرست، بی‌خانمان یا قربانی خشونت جنسی بودند. این تغییر جمعیتی، زمینه مشارکت اجباری ولی ثمربخش زنان را در بازسازی فراهم کرد. رواندا اکنون بالاترین نرخ حضور زنان در پارلمان جهان را دارد (در برخی سال‌ها بالای ۶۰٪). پس از نسل‌کشی، قانون اساسی جدید (۲۰۰۳) سهمیه جنسیتی ۳۰٪ را برای نهادهای دولتی تضمین کرد. زنان در شوراهای محلی، وزارتخانه‌ها، دادگاه‌ها و پلیس نقش فعال پیدا کردند.

عدالت انتقالی - مشارکت در دادگاه‌های گچاچا (Gacaca Courts)

دادگاه‌های سنتی مردمی (گچاچا) برای رسیدگی به جنایات نسل‌کشی فعال شدند. زنان هم به‌عنوان قاضی (inyangamugayo) هم شاکی و هم شاهد مشارکت داشتند. تجربه گچاچا به زنان امکان داد تا روایات فردی و جمعی خود از خشونت را در فضای عمومی بازگو کنند.

سازمان‌های زنان و نقش جامعه مدنی

گروه‌هایی چون Pro-Femmes Twese Hamwe و AVEGA-Agahozo به بازماندگان، بیوه‌ها و قربانیان خشونت جنسی خدمات روانی، اقتصادی و آموزشی ارائه کردند. این سازمان‌ها نقشی حیاتی در توانمندسازی اجتماعی زنان و پیوند دوباره‌ی بافت اجتماعی داشتند.

سیاست‌گذاری جنسیتی و بازنگری قوانین

قوانین ارث، زمین، خانواده و خشونت خانگی پس از نسل‌کشی بازنگری شدند. دولت رواندا با تأکید بر gender mainstreaming تلاش کرد که جنسیت را در سیاست‌گذاری‌های کلان لحاظ کند.

نتیجه‌گیری از تجربه زنان رواندا

رواندا نمونه‌ای نادر است که در آن بحران انسانی بزرگ، فرصت تغییر ساختاری جنسیتی ایجاد کرد.

با وجود موفقیت‌های رسمی، برخی منتقدان اشاره می‌کنند که حضور زنان در قدرت لزوماً به معنای رهایی از مردسالاری فرهنگی یا اقتصادی نیست. برخی فمینیست‌ها معتقدند مشارکت زنان در رواندا گاهی ابزار سیاست‌های دولتی برای نمایش دموکراسی جنسیتی شده است. از سوی دیگر رواندا را می‌توان یک نمونه‌ی الهام‌بخش ولی پیچیده از بازسازی پساخشونت دانست که در آن زنان از قربانی بودن به کنشگر اجتماعی، سیاسی و قضایی تبدیل شدند. تجربه‌ی این کشور نشان می‌دهد که مشارکت زنان نه فقط برای عدالت، بلکه برای برقراری صلح پایدار و دموکراسی مشارکتی حیاتی است.

ج. مطالعه موردی بوسنی و هرزگوین؛ زنان، جنگ و صلح زمینه‌ی تاریخی جنگ داخلی بوسنی (۱۹۹۲-۱۹۹۵)

جنگ بوسنی یکی از خون‌بارترین درگیری‌های پس از جنگ جهانی دوم در اروپا بود. در این درگیری قومی-مذهبی میان بوسنیایی‌ها (مسلمانان)، کروات‌ها و صرب‌ها، بیش از ۱۰۰،۰۰۰ نفر کشته و بیش از ۲ میلیون نفر آواره شدند. تجاوز جنسی به صورت گسترده و نظام‌مند علیه زنان به عنوان سلاح جنگی به کار گرفته شد. هزاران زن، به‌ویژه زنان مسلمان، قربانی تجاوز جنسی و شکنجه شدند. تجاوز به زنان در اردوگاه‌ها، روستاها و زندان‌ها شکلی از خشونت نسل‌کشی و ابزار «پاک‌سازی قومی» محسوب شد. پس از جنگ، بسیاری از این زنان با سکوت، انکار اجتماعی و شرمساری مواجه بودند که بازگشت آن‌ها به زندگی عادی را دشوار می‌کرد.

غیبت زنان در توافق صلح دیتون (۱۹۹۵)

توافق صلح دیتون که با میانجی‌گری آمریکا به جنگ پایان داد، هیچ زنی را در فرآیند مذاکره رسمی مشارکت نداد. این توافق بر اساس منطق تجزیه‌ی قدرت میان گروه‌های قومی بنا شد و نه بر اساس عدالت اجتماعی یا جنسیتی. فقدان دیدگاه‌های زنان باعث شد بسیاری از مسائل مربوط به بازسازی اجتماعی، عدالت برای قربانیان خشونت جنسی و حقوق انسانی نادیده گرفته شوند.

مقاومت و سازمان‌دهی زنان پس از جنگ

سازمان‌هایی مانند زنان برای زنان در زمینه‌ی ارائه خدمات روان‌درمانی، حقوقی و اقتصادی به قربانیان خشونت جنسی فعالیت کردند. این نهادها فضاهایی امن برای شهادت‌دهی زنان و بازسازی روانی آن‌ها فراهم کردند. زنان، به‌ویژه از طریق سازمان‌های غیردولتی، در مستندسازی جنایات جنگی و همکاری با دادگاه‌های بین‌المللی نقش داشتند. در جریان دادگاه

ICTY (دادگاه جنایات جنگی یوگسلاوی سابق)، برخی فرماندهان نظامی به اتهام تجاوز محکوم شدند که نقطه عطفی در به رسمیت شناختن تجاوز جنسی به عنوان جنایت جنگی بود.

زنان در قالب شوراهای محلی، گروه‌های صلح‌سازی، آموزش عمومی و رسانه‌ها تلاش کردند شکاف‌های قومی را کاهش دهند. برخی از پروژه‌های بین‌المللی همچون «UNIFEM» و «Women Waging Peace» نیز از فعالیت‌های آنان حمایت کردند. علی‌رغم تلاش‌های جامعه‌ی مدنی، زنان همچنان با محدودیت در دسترسی به قدرت سیاسی رسمی مواجه‌اند. نظام سهمیه‌ای قومی مانع شکل‌گیری سیاست‌هایی فرا قومی و فرا جنسیتی شده است. تابوی اجتماعی نسبت به قربانیان تجاوز، فقر ساختاری و ضعف در آموزش جنسیتی از موانع اصلی مشارکت پایدار زنان‌اند. بوسنی نمونه‌ای پیچیده از بازسازی پساجنگی است که در آن، زنان اگرچه از صحنه‌های رسمی قدرت حذف شدند، اما در حوزه‌های غیررسمی، اجتماعی و مدنی نقشی بی‌بدیل ایفا کردند. از ثبت حقیقت و پیگیری عدالت تا بازسازی بافت اجتماعی و تلاش برای آشتی بین‌الاقوام، زنان کنشگران بی‌صدای صلح بوده‌اند.

د. مطالعه موردی کلمبیا: مشارکت زنان در روند صلح با چریک‌های فارک

کلمبیا بیش از پنج دهه شاهد جنگ داخلی میان دولت، چریک‌های انقلابی به‌ویژه فارک بود. این درگیری‌ها منجر به کشته‌شدن بیش از ۲۲۰ هزار نفر، آوارگی بیش از ۷ میلیون نفر و نقض گسترده حقوق بشر شد. زنان در این درگیری‌ها هم قربانی بودند و هم فاعل: قربانی خشونت جنسی، آوارگی و فقر، و نیز عضو گروه‌های شورشی، فعال مدنی و کنشگر سیاسی.

مشارکت تاریخی زنان در مذاکرات صلح هاوانا (۲۰۱۲-۲۰۱۶)

توافق‌نامه صلح بین دولت کلمبیا و فارک در سال ۲۰۱۶ در هاوانا، کوبا امضا شد. برای نخستین‌بار در تاریخ صلح‌های رسمی، بیش از ۳۰٪ از شرکت‌کنندگان در میز مذاکره زن بودند. یک زیرکمیسیون جنسیتی (Gender Sub-Commission) تشکیل شد تا اطمینان حاصل شود که توافق‌نامه نهایی عدالت جنسیتی را دربر می‌گیرد. در این زیرکمیسیون، نمایندگان زن از هر دو طرف دولت و فارک حضور داشتند. آنان موفق شدند موضوعاتی چون حقوق قربانیان تجاوز، بازگشت آوارگان زن، حمایت از مادران مجرد و مشارکت سیاسی زنان را وارد متن توافق‌نامه کنند.

یکی از اصول کلیدی توافق صلح "عدالت انتقالی با رویکرد قربانی‌محور" بود. زنان قربانی با شهادت در دادگاه‌های حقیقت‌یاب و ترمیمی، نقش مهمی در مستندسازی خشونت‌های جنسی و ساختارهای تبعیض‌آمیز ایفا کردند. برنامه‌هایی مانند آموزش

فرصت‌های اشتغال و مراقبت روانی-اجتماعی برای زنان آسیب‌دیده راه‌اندازی شد. سازمان‌هایی مانند "Ruta Pacífica de las Mujeres" نقش کلیدی در بازسازی زندگی اجتماعی زنان در مناطق جنگ‌زده داشتند.

با وجود پیشرفت‌های ساختاری، اجرای عملی مفاد جنسیتی با مقاومت سیاسی و بوروکراتیک مواجه شد. خشونت علیه فعالان زن پس از صلح افزایش یافت؛ بسیاری از رهبران زنان تهدید شدند یا جان خود را از دست دادند. همچنین، برخی مفاد مربوط به جنسیت در مرحله اجرای توافق توسط برخی نهادهای محافظه‌کار مورد مخالفت واقع شد.

کلمبیا نمونه‌ای برجسته از نهادینه‌سازی مشارکت زنان در صلح است، جایی که نه تنها زنان در میز مذاکره حضور داشتند، بلکه موفق شدند از دل تجربه‌ی تاریخی خود، عدالت جنسیتی را به یک اصل رسمی تبدیل کنند. این تجربه به الگویی جهانی برای رویکرد «زن‌محور» در صلح‌سازی بدل شد.

ر . مطالعه موردی اوکراین : زنان در جنگ، مقاومت و صلح

بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴ با الحاق شبه‌جزیره کریمه توسط روسیه و درگیری در مناطق شرقی آغاز شد. در سال ۲۰۲۲، حمله‌ی تمام‌عیار روسیه، ابعاد جدید و گسترده‌ای به جنگ داد و ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی اوکراین را به شدت دگرگون کرد. میلیون‌ها نفر آواره شدند، هزاران غیرنظامی جان باختند و زیرساخت‌های اساسی آن آسیب دیدند.

زنان در صفوف دفاعی، نظامی و مدنی

زنان اوکراینی از سال‌ها پیش در ارتش حضور داشتند، اما پس از ۲۰۱۴ و به‌ویژه از ۲۰۲۲ بدین‌سو، مشارکت آنان در یگان‌های رزمی افزایش چشمگیری یافت. طبق آمار رسمی، بیش از ۵۰،۰۰۰ زن در نیروهای مسلح اوکراین خدمت می‌کنند که بخشی از آنان در خطوط مقدم هستند. برخی زنان فرمانده، مهندس نظامی یا پزشک نظامی‌اند. با وجود حضور نظامی زنان، همچنان چالش‌هایی چون تبعیض جنسیتی، کمبود تجهیزات مناسب و نادیده‌گرفتن در ساختار تصمیم‌گیری باقی مانده‌اند.

با کارزارهای عمومی و فشارهای سازمان‌های زنان، ارتش اوکراین ناچار شد برخی از این نابرابری‌ها را کاهش دهد.

هزاران زن، به‌ویژه در شهرهایی چون کی‌یف، خارکیف و لویو، در تدارک لجستیکی، امداد، جمع‌آوری کمک، خدمات روانی و آموزش پناهندگان فعال شدند. سازمان‌هایی چون Ukrainian Women's Fund و FemSolution، با تأکید بر عدالت جنسیتی، به شکل‌گیری

فضای حمایتی برای زنان و کودکان آسیب‌دیده کمک کردند. زنان روزنامه‌نگار، مستندساز و فعال رسانه‌ای با مستندسازی خشونت‌ها و تجاوزات جنگی، نقش مهمی در شکل‌دهی به افکار عمومی بین‌المللی ایفا کردند.

کنشگران فمینیست از طریق شبکه‌های اجتماعی، صدای قربانیان خشونت جنسی را به گوش جهان رساندند.

تلاش برای عدالت و صلح

گزارش‌های متعددی از تجاوز، شکنجه و خشونت علیه زنان در مناطق اشغالی منتشر شده‌اند.

گروه‌های زنان با همکاری با نهادهای بین‌المللی نظیر ICC (دادگاه کیفری بین‌المللی) در مستندسازی و گزارش این جرائم نقش دارند.

زنان اوکراینی در محافل صلح‌طلب بین‌المللی حضور دارند و خواهان راه‌حل‌های عادلانه، انسانی و غیرنظامی برای حل منازعه‌اند. این جریان فمینیستی تأکید می‌کند که صلح بدون عدالت برای قربانیان، به‌ویژه زنان پایدار نخواهد بود. زنان در اوکراین با بار دوگانه‌ای مواجه‌اند: مشارکت در مقاومت و در عین حال، تحمل بار اجتماعی، اقتصادی و روانی جنگ. اگرچه مشارکت آنان چشمگیر بوده، ساختار رسمی صلح‌سازی و سیاست‌گذاری همچنان مردانه و قدرت‌محور باقی مانده است. با این حال، زنان با اتکاء به شبکه‌های اجتماعی، رسانه و نهادهای مدنی، به‌نوعی شکل نوینی از فمینیسم مقاومت و مشارکت مدنی را رقم زده‌اند.

اوکراین نمونه‌ای از جنگ معاصر است که در آن زنان هم در سطح نظامی و هم مدنی، نقش بی‌سابقه‌ای ایفا کرده‌اند. تجربه‌ی آن‌ها نشان می‌دهد که مشارکت زنان در صلح‌سازی نه به‌عنوان نماد، بلکه به‌عنوان پایه‌ای برای بازتعریف مفهوم امنیت، عدالت و بازسازی اجتماعی ضروری است.

ز. مطالعه موردی ایران: جنبش «ژن ژیان آزادی» و نقش زنان در مبارزه برای آزادی و دموکراسی

رژیم استبدادی ایران بر مبنای تبعیض و سرکوب زنان بنا شده است. زنان سال‌هاست که برای حقوق و مطالبات خود با وجود خشونت دولتی همچنان مبارزه و مقاومت می‌کنند. تاریخ زنان ایران شاهد خیزش‌ها و فعالیت‌های بسیاری در پیوند با آزادی زنان است. زنان در بزنگاه‌های مهم تاریخی نقش محرکی در پیشبرد خیزش‌های مردمی داشته‌اند. یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های، خیزش مردمی و گسترده‌ی «ژن ژیان آزادی» است. در ۱۶ سپتامبر ۲۰۲۲ ژینا امینی، دختر ۲۲ ساله‌ی گرد سقزی، در بازداشتگاه گشت ارشاد جان باخت؛ رویدادی

که جرقه یکی از گسترده‌ترین جنبش‌های اعتراضی تاریخ معاصر ایران را زد. شعار اصلی این خیزش، «ژن ژیان آزادی» بود؛ شعاری برگرفته از جنبش زنان گُرد از کوهستان‌ها تا روزآوا است که معنای عمیق‌تری از آزادی، کرامت و عدالت جنسیتی را با خود حمل می‌کرد. این جنبش نه صرفاً یک اعتراض سیاسی، بلکه یک تحول اجتماعی-فرهنگی با محوریت زن بود. این جنبش هر چند بیشتر بر آزادی زنان با محوریت بدن متمرکز بود، اما دارای محتوای عمیق‌تری بود. کنترل بدن و پوشش زنان در ایران، یکی از مهم‌ترین ابزارهای اقتدار سیاسی بوده است. رژیم ایران تلاش نموده از طریق انقیاد بدن، سلطه‌ی خود را بر زنان تحمیل و نهادینه نماید. بنابراین حجاب اجباری یکی از قوانین اصلی در پیاده نمودن این سلطه بوده است. لذا زنان هرگز تن به این قانون اجباری نداده و همواره با اشکال مختلفی این قانون را به چالش کشیده و زیر پا نهاده‌اند. سرکوب گسترده‌ی زنان در جنبش "ژن ژیان آزادی" در واقع انتقامی سازماندهی شده بود. اما زنان با مقاومت کم‌نظیر خود این روند را معکوس کردند. در این جنبش، زن نه صرفاً به‌عنوان قربانی، بلکه به‌مثابه فاعل کنش سیاسی و هستی اجتماعی ظاهر شد.

زنان گُرد، بلوچ، عرب، ترک، فارس و دیگر گروه‌های قومی و مذهبی، هرکدام با تجارب خاص خود، به این جنبش پیوستند. این همصدایی فاکتور مهمی در گسترش جنبش داشت. حمایت ملت‌های تحت ستم از یکدیگر یکی از ویژگی‌های اصلی جنبش "ژن ژیان آزادی" بود. صدای این خیزش در سراسر جهان شنیده شد و همبستگی گسترده‌ای از سوی فمینیست‌های جهانی، جنبش‌های زنان هنرمندان، سازمان‌ها و نهادهای حقوق بشری را برانگیخت. این جنبش برخلاف جنبش‌های انقلابی کلاسیک دارای رهبری تعیین‌شده نبود. بلکه شبکه‌ای، افقی و مبتنی بر کنش فردی/جمعی بود. هر چند این خصلت باعث عدم سازماندهی منسجم جنبش گشت لذا می‌توان گفت بیشتر جنبش‌های اجتماعی معاصر دارای این خصلت هستند. دانش‌آموزان، دانشجویان، مادران دادخواه، هنرمندان و فعالان محلی و به‌طور کلی از تمامی اقشار جامعه هسته‌های پویای این حرکت را تشکیل دادند. این پویایی هنوز هم استمرار خود را حفظ نموده و به اشکال متفاوتی بروز می‌کند.

نقش زنان در مقاومت و بازسازی معنا

زنان با حضور در خیابان، برگزاری اعتصابات، انتشار ویدئوهای مقاومت، پرفورمنس‌های فرهنگی و هنری و تولید آثار هنری، پیشروترین بخش اعتراضات بودند. آنان مقاومت را به مقوله‌ای روزمره تبدیل کردند. این مقاومت روزمره سران حکومت را بیشتر آشفته و سردرگم کرده است. تصاویر بریدن مو، درآوردن روسری، دیوارنویسی‌ها، و فریادهای شبانه از پنجره‌ها و رقص‌ها به نمادهای جهانی مقاومت زنانه بدل شد. از سوی دیگر مادران کشته‌شدگان همچون مادر نیکا شاکرمی، مادر ژینا امینی و دیگر خانواده‌ها، تبدیل به چهره‌های نمادین

مقاومت اخلاقی در برابر بیدادگری شدند. آن‌ها با روایت تجربه‌های خود، به بازتعریف «عدالت» و «انصاف» در دل یک نظام سرکوبگر کمک کردند.

پیوندهای فلسفی و سیاسی با پروژه‌های زن محور دیگر همانند روزآوای کردستان

شعار «زن ژیان آزادی» ریشه در مفهوم ژنولوژی و گفتمان عبدالله اوجالان دارد؛ جنبشی که زن را محور تغییر اجتماعی می‌داند. در ایران، این شعار از کردستان وارد مبارزات فراملی شد و تبدیل به یک «افق رهایی‌بخش فراگیر» گشت. شعاری که به نقطه‌ی گردهم آمدن تمامی طیف‌های جامعه تبدیل شد. این جنبش یکی از مثال‌های بارز پیوند میان محلی و جهانی است. جنبشی که به سرعت مرزهای ایران را درنوردید به جنبشی جهانی تبدیل شد. این جنبش با وجود برخی از تفاوت‌ها با روزآوا، در تأکید بر نقش زن به‌مثابه نیروی اصلی تحول، بسیار هم‌راستا است. این جنبش اثبات نمود که زنان به‌مثابه سوژه‌ی انقلاب بوده و می‌توان انقلاب‌ها را جهت‌دهی کند. در روزآوای کردستان زنان در تمامی ابعاد ساخت اجتماعی حضور دارند و این حضور موثر یک فرهنگ اجتماعی دمکراتیک ایجاد کرده است که در آن زنان ارزشمند و اراده‌مند بوده و در تصمیم‌گیری‌های کلان مشارکت دارند. این مشارکت تأثیرگذار می‌تواند الگویی برای سایر نقاط جهان باشد.

رژیم ایران در برابر کنش رادیکال زنان با اعمال سرکوب شدید، دستگیری‌ها، شکنجه، اعدام‌ها و سانسور گسترده، تلاش کرد جنبش را خاموش کند و آن را به انفعال کشاند؛ اما شعله آن در لایه‌های عمیق جامعه زنده ماند. در واقع جنبش «زن ژیان آزادی» جنبشی فرهنگی و ذهنیتی بود که آثار عمیقی بر جامعه‌ی ایران گذاشته و با وجود خشونت، همچنان در رگه‌های جامعه زنده بوده و به اشکال متفاوت بروز می‌دهد. در سال‌های پس از این جنبش و با وجود محدودیت و انتقام‌گیری سخت رژیم از زنان، فرهنگ و حافظه‌ی «زن ژیان آزادی» همچنان به‌صورت پنهان، اما مقاوم، به حیات خود ادامه می‌دهد؛ در دانشگاه‌ها، خیابان‌ها، فرهنگ، هنر، ادبیات و حتی زندگی روزمره زنان. بنابراین می‌توان گفت حافظه‌ی تاریخی جنبش‌ها و انقلاب‌های مردمی می‌تواند در ادوار و زمان‌های دیگری به شکل متفاوتی خود را نشان دهد.

جنبش «زن ژیان آزادی» نه فقط یک اعتراض علیه یک واقعه خاص بود. بلکه موجب بازتعریف مفهوم زن و هویت زن و کنش‌گری و حق زیستن آزادانه در بستر یک نظام اقتدارگرا بود. در این جنبش به مفاهیم زن، زندگی و آزادی بار معنایی متفاوتی داده شده که در برابر زن‌گویی، مرگ و سرکوب قرار می‌گیرد. این بازتعریف موجب دگرگونی عمیقی در جامعه گشته که رژیم توانایی نابودی و یا خاموشی آن را ندارد. این تجربه‌ی عظیم از دل یک جامعه‌ی بسته و در برابر یک حاکمیت مستبد افقی جهانی برای عدالت جنسیتی و مشارکت دمکراتیک گشود؛ افقی که با پروژه‌هایی مانند روزآوا هم‌پوشانی فلسفی و سیاسی دارد.

پروژه‌های که مسئله‌ی "زن" در متن مسائل قرار دارد و اولویت به آزادی زنان داده شده است.

نتیجه‌گیری

مطالعات موردی که بررسی شد از رواندا، بوسنی، کلمبیا، اوکراین، ایران (جنبش زن ژیان آزادی) تا روژآوای گُردستان نمایانگر یک تحول بنیادی در جایگاه زنان در فرآیندهای سیاسی و اجتماعی است. این نمونه‌ها نشان می‌دهند که زنان، برخلاف تصور غالب تاریخی، نه تنها قربانیان جنگ، بلکه کنشگران فعال و اثرگذار در صلح‌سازی، دموکراسی و بازسازی اجتماعی هستند و می‌توانند فرایند صلح را انسانی‌تر و اخلاقی‌تر کنند. در بیشتر موارد مشاهده کردیم که زنان از جایگاهی نامرئی و به حاشیه رانده شده به متن و محور گفتگوها و اقدامات سیاسی منتقل شده‌اند. از نمونه‌های آن می‌توان به مشارکت مستقیم در مذاکرات صلح (کلمبیا) تا حضور در مبارزه علیه داعش و بازسازی جامعه (روژآوای کردستان) و رهبری جنبش‌های اجتماعی در ایران از سوی زنان اشاره نمود.

زنان در این تجربیات، تعریفی متفاوتی از صلح ارائه داده‌اند. بدین معنا که صلح صرفاً نبود جنگ نیست بلکه فرایندی است که بر عدالت، کرامت، آزادی زنان و آزادی اجتماعی متمرکز دارد. همانطور که شواهد تاریخی نیز نشان داده است، ایجاد صلح و مسیر آن دشوارتر از خود صلح است و این نشان‌دهنده‌ی این است که ایجاد بسترهای صلح رسالتی اخلاقی و تاریخی است. برای جلوگیری از تکرار تاریخ بایستی حقوق زنان را از همان ابتدا و در متن روند صلح چاره‌بایی کرد و آن را به بعد صلح موکول ننمود. تا حقوق زنان قربانی مسائل سیاسی و اقتصادی در روند نگرردد. تنها در این صورت است که می‌توان به آزادی زنان و حضور تعیین‌کننده‌ی آنان در جامعه‌ی پس از صلح اندیشید. در بسیاری از موارد همچون رواندا و روژآوا دیدیم که زنان به دلیل ویژگی‌های صلح‌طلب خود هرگز در پی استفاده از خشونت نبوده‌اند و بالعکس برای پیشبرد صلح، بازسازی اجتماعی و عدالت پیشاهنگی کرده‌اند. آشکار است که مبارزات زنان با مبارزات طبقاتی طبقاتی، فرهنگی و سیاسی گره خورده است. این گره‌خوردگی می‌تواند پیوند این مبارزات را تقویت کرده و نقش کلیدی ایفا کند.

یکی از چالش‌های اساسی در پیش‌روی روندهای صلح سرکوب و خشونت دولتی و مانع‌تراشی دولت یا گروه‌های افراطی است. از سوی دیگر در برخی از موارد زنان در مذاکرات رسمی صلح نادیده گرفته می‌شوند. از سوی دیگر بایستی از این مهم غافل نماند که حضور زنان به یک تبلیغات سیاسی بدون مشارکت واقعی تبدیل شود. در این صورت دستاوردها و ارزش‌های آنان نهادینه نخواهد شد و زنان باز هم به عقب خواهند رفت. در نتیجه تجارب زیسته‌ی جهان در مورد صلح نشان می‌دهند که هیچ صلح پایدار و واقعی بدون مشارکت موثر و رهبری زنان امکانپذیر نیست. چرا که زنان همواره با نگاهی اخلاقی، عادلانه و

اکولوژیک افقی نو برای جوامعی گشوده‌اند که درگیر استعمار، استبداد، بحران و خشونت هستند. این مطالعات موردی هم‌زمان نقد نظم مردسالار جهانی و پیشنهاد و رهنمودی برای بازسازی انسانی‌تر آینده است.

صلح در اینجا یک پروژهی مشارکتی است که در آن حافظه‌ی زنان، دانش بومی، تجربه‌های جمعی و ساختارهای خودسازمان‌یافته نقشی تعیین‌کننده دارند. ژنولوژی نه صرفاً در نظریه، بلکه در عمل، به‌مثابه زیرساختی فرهنگی و اخلاقی برای این فرآیند عمل کرده است. در این تحقیق، پیوند میان زن، صلح و دموکراسی به‌ویژه در بستر نظریه‌های ژنولوژی و فمینیسم صلح‌طلب مورد بررسی قرار گرفت. در دنیای معاصر، به‌ویژه در مناطق جنگ‌زده و بحران‌زده مانند خاورمیانه و آفریقا، زنان به‌عنوان کنشگران صلح و دموکراسی، نقشی کلیدی و بنیادین در فرآیندهای صلح و بازسازی اجتماعی ایفا می‌کنند.

تاریخ‌نگاری رسمی و آکادمیک همواره نقش زنان را در فرآیندهای اجتماعی، سیاسی و جنگی نادیده گرفته است. در بسیاری از روایت‌های تاریخی زنان به‌عنوان «قربانیان جنگ» یا «دنباله‌رو»های رویدادها شناخته می‌شوند. این در حالی است که تجربه‌های زنان، به‌ویژه در جنگ‌ها و صلح کاملاً متفاوت بوده و به‌طور شگرفی در شکل‌دهی به نظم‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تأثیرگذار است. جنبه‌ی کلیدی این تحقیق در اینجا آن است که زن به‌عنوان یک سوژه‌ی فعال و نه فقط یک «شیء» یا «مفعول» در نظر گرفته شود. در تمام تجربه‌های بررسی‌شده، از لیبریا گرفته تا روژآوا، زنان به‌عنوان معماران صلح، تصمیم‌گیرندگان و پیش‌برندگان تحولات اجتماعی، نقش بسیار محوری و بنیادی ایفا کرده‌اند. این تجارب نشان می‌دهند که صلح واقعی زمانی ممکن است که زنان نه تنها به‌عنوان شرکت‌کنندگان در فرآیندهای صلح، بلکه به‌عنوان طراحان و مجریان آن، جایگاه مرکزی داشته باشند. این صلح، که نه تنها به معنای آتش‌بس است، بلکه به معنای عدالت اجتماعی و بازسازی روابط انسانی از درون است، می‌تواند در بستر آگاهی و تجربه‌ی زنانه به‌طور واقعی تحقق یابد.

ژنولوژی به‌عنوان یک نظریه‌ی جدید، به‌طور شجاعانه و بنیادین علم مدرن را به چالش کشیده است. علم مدرن، که به‌ویژه پس از دوران روشنگری به‌عنوان تنها روش معتبر شناخت شناخته شد، اغلب از منظر مردانه و سلطه‌جویانه به جهان نگاه کرده است. ژنولوژی، علم زن را با تأکید بر تجربه‌های زیست‌بدنی، اخلاقی و همبستگی بازتعریف می‌کند. این علم، همچون یک ابزار قدرت در خدمت تحکیم سلطه و نابرابری قرار نگرفته، بلکه به‌طور ویژه برای بازسازی روابط انسانی، اجتماعی و سیاسی در خدمت صلح و دموکراسی است. ژنولوژی در اینجا به‌طور عملی و فلسفی وارد عرصه‌های سیاست، حقوق و دموکراسی می‌شود.

نظریه‌ی فمینیسم صلح‌طلب، بر اساس درک زنان از جنگ و صلح، تبیین می‌کند که فرآیندهای صلح‌سازی نمی‌توانند تنها از خلال بازسازی سازه‌های سیاسی و اقتصادی صورت گیرند، بلکه

باید به‌طور عمیق‌تری به مفاهیم عدالت، مراقبت و همزیستی در درون جوامع بازسازی‌شده توجه شود.

دمکراسی، به‌ویژه در ساختارهای مدرن غالباً به‌صورت سیستم‌های نمایندگی و ساختارهای دولتی که قدرت در آن‌ها به‌دست نخبگان و حاکمان متمرکز است، تعریف می‌شود. در مقابل، دمکراسی واقعی و پایدار زمانی ممکن است که همه‌ی افراد، به‌ویژه زنان، در فرآیندهای تصمیم‌گیری و مدیریت مشارکت کنند. دمکراسی باید به‌گونه‌ای باشد که تمامی گروه‌ها، اقلیت‌ها و به‌ویژه زنان در ساختار مدیریتی شریک باشند.

پروژه‌های دمکراتیک مانند آنچه در روزآوا، کاتالونیا و بسیاری دیگر از جوامع خودگردان مشاهده می‌شود، می‌توانند الگوهای جدیدی برای دمکراسی مشارکتی به‌ویژه در سطح محلی و منطقه‌ای ارائه دهند. دمکراسی مستقیم که در آن مردم به‌طور فعال در تمامی سطوح تصمیم‌گیری مشارکت دارند، می‌تواند مسیر جدیدی برای یک دمکراسی واقعی، عادلانه و صلح‌آمیز باشد.

با توجه به بررسی تاریخ‌نگاری زنان در فرآیندهای صلح، نظریه‌های ژنولوژی و فمینیسم صلح‌طلب، می‌توان نتیجه گرفت که فرآیندهای صلح و دمکراسی باید بر اساس اصول جدیدی بنا شوند که نه‌تنها به مشارکت زنان در سیاست، بلکه به تحول در مفهوم «قدرت» و «مشارکت» توجه داشته باشند. قدرت باید از آن مردم، به‌ویژه زنان، باشد تا یک دمکراسی حقیقی و پایدار بر مبنای همزیستی، عدالت و صلح شکل گیرد.

در پایان، تأکید این تحقیق بر این نکته است که بدون بازتعریف جایگاه زنان و نهادهای دمکراتیک، هیچ فرآیند صلح یا دمکراسی‌ای نمی‌تواند به‌طور واقعی تحقق یابد. زنان با تاریخ‌سازی و مبارزه‌ی بی‌پایان خود در سراسر جهان نشان داده‌اند که صلح و دمکراسی باید هم‌زمان با بازسازی فرهنگی، اجتماعی و فلسفی روابط انسانی و قدرت باشد. این نه تنها یک ضرورت برای امروز، بلکه امیدی برای آینده‌ی آزاد و برابر است.



 *Jineoloji*